فیلموتیک ۱۰۰۷۸ ۷۶۹۸ - فن

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب ۷۸۰۱۵ ۶۴۸۵

کتاب رقعات منشی دولت رای

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۸۸۶

٨١٨٦
٧٨٠١٥

٨١٨٦
٧٨:١٥

رقعات منیر
دولت رای

بسم الله الرحمن الرحیم

عرضداشت بنده بندگی پناه منشی دولت رای بجناب خداوند
بی کیف و کم خدایگان وجود و عدم سریر آرای اقالیم جهانی و زینت افزای
دیهیم بی همتایی صنع ذات مفتن گیهان آفرینی و مخترع قواعد همه دانی و همه بینی
کارساز مهمات بی نیازی و مفتاح ابواب چاره سازی رزاق صغیر و کبیر مرتبه بخش
حقیر و امیر مرهم زخم دردمندان خورش حرم وادی لامکان وحده لا شریک له
جل جلاله میرساند که احقر از حضور کرامت گنجور منشی گشته اول منزل که موجب
حصول خلوت عنصری و باعث فراهم آمدن سامان بهبودی که بیان از حیز

روز روشن و الشمس احسن مانند بیستی از لفظ من تا عرصه یه ماه جام از
قیام کشیده ترود نگویه مضمون لیس الحامد لبدال منزل رویم که عبارت از خطه
غفلت معمور طفولیت بود باشد مدت یازده سال نقش اوانست بسته و روز
شب لهو لعب دلگشائی و دل پروائی منقضی گشته چون بیست اینها بی نیاز جوهر
شناسی و بیهوشی برنگ مطلع صبح مصرا از کدورت اقتباسی شروع سال دوازدهم
عنان ادهم عزم بجانب صوبه شاه جهان اباد معطوف ساختم و در پرگنه سرور پور
که مکان نزول هر ناظم ست طرح اقامت انداختم قاضی عشق اموز
و مفتی شوق افروز با چهره هایان دلبری ادا و قانونگویان شکیب ربا و مرده
های جادو دانش و دیگر عمله فعله علی هذا القیاس امده شیرینی شگون مبارک
مسجون لقانچه رسانیدند پیوسته بر سیمره منقش شدند موافق معمول حتی ها
طلب زر عبادت نام زمیندار ای منتل تکبیر کشنگو و غفلت بیگه و سر از
و بدون سکه جاری گردید حواله نمایده های رستم خان و شتاب خان و
سمت گیر خان و بهادر خان از پرگنه حسن اباد بنام مجرا

وسلام این احقر الانام ظهور الفاظ سرو قدان نازک میانان سیب زنخدان
سفت الولبان بادام چشمان پسته دهانان سوسن زبان لاله رخان در
رسیدند و بمجرد حرکت انگشت مدح سخن در قالب نازها و ادا نمودند و به
ثنای سرو و مغبچیان رای جام و می در دایره مقام بیخودی و بیهوشی کشیدند
ساعتی نقد دل را بسودای تماشای ایشان باختیم و چند قراضه سیمین و
طلای داده رخصت ساختیم دریافتیم که آب هوای این سرزمین هوشیاران را
در قید جنون می اندازد و بلبل یاد لیلی مجنون می سازد و ازین سبب هر ناظم که
در ینجا می اید ابواب عیش بر روی خود میکشاید چون در تحویل زر عبادت
خام میگردد و اخر کشش بار ساو رسوا میشود و از سرکار کبریا سزا کردار خود می
یابد و در زندان خانه جهنم می سوزد ازین اندیشه مو بر اندام علم گردید و چون
اینه با حیرت سنجید عقل نام سررشته دار صوبه مذکور را طلبداشتم و به الکتاب
هندو لیست صوبه مسطور مستفسر و منکشف گشتم او از روی صدق گفتاری و راست
رفتاری اظهار نمود که درین سرزمین غریب افرین شیوه شکر زمیندار پرگنه

جلال‌الملک بادکه سرکروه همه منقلان این دیار است ناله او مجلس نخواهد گذشت
نقش تنظیم و تنسیق کار رواج نخواهد بست ناچار این خاکسار بی‌مقدار اراده کار
زار ازان ناکار شرارت شعار مصمم نمود و بعزم شکار طوبار از تجویز بسیار کشود چنانچه
بر اسپ زبده سوار گردید جوشن اوراد الحفیظ در بر کشیده و مغفر تکبیر بر سر گرفته
و شمشیر ریاضت بر میان بسته و نیزه راست روی در دست ساخته و سپر توکل بر دوش
انداخته با توپخانه صبر و بندگی و فوج علم و پرستندگی نقاره صلاحیت بلند آوازه
ساخته بر سران ملون مطعون تاخته ازان طرف آن کم ظرف گم کرده شعور
با جمعیت فسق و فجور بمقابله بر پرداخته صوفی بیگ و زاهد بیگ و بندگی بیگ و
حامی بیگ سالاران این عبودیت نشان دست برد دراز کردند و کارنامه
شجاعت بظهور آوردند سلطان خان و رعونت خان و گمراه خان و سستی خان
و حرص خان سپه‌سالاران کجرفتار قدم در میدان معرکه افشردند و داد تهوری
دادند و از خون مقتولان دریای بیکران بر سر جوش بود شمشیر و سپر چون
ماهی و باخه شناوری می‌نمودند آخر حرص بر عظیم لئیم شکست شکست افتادگان

جماعه

جماعه سزاوار ردار رو بی گذاریده بودند جوانان حق‌پرست تعاقب کردند و شوکت
راو شکسته نمودند و زر واجبی تمام و کمال از سرکشان بموجب ... رسیده الحال بسر حشمت
تحصیل جاری است و هر اسم تاکیدات جا بجا جام بجای اسکاری ان شاء الله بر سبیل
تعجیل از عبادت دام دام نشان بر خسته ارسال حضور میسازد و دفتر حضور
بحصول فارغ خطی تارک نیاز برافراخته مضمون سعادت می‌طرازد و مدام آفتاب
بهره گوارایی و چاره سازی تابان و درخشان باد ... دوست من
در نیولا با دوستان جدید یگانه دوستی گرم نمودن و سیئه دوستی دوستان
قدیم بر سنگ نسیان شکستن از شیوه دوستی دوستان خیلی بعید نمود مرقی یا مرضی
الحال بدستور یگانه دوستی باید نمود ... اعتضادا درین موسم برشکال
طرب بالامال هر جا که طایر نگاه بال و پر میگشاید بجز عالم آب نظر نمی‌آید
ز رنگ آمیزی ابر درخشان گشته رنگ زمین خرم و دکان فلک عاشق
زمین معشوق را ز دست که از گریه این را خنده کار است بیک آئینه
نادیدی سکندر هزار آئینه دارد این بحر و بر مجلسی از محبان صورت بسته

وهمه اسباب ماکول موجود گشته مگر باده خوشگوار در اینجا عنقا وار و در ضلع ان
اعتقاد بسیار بل در هر کوهی و بازار از گردش جام بیرون و حیطه شمار امیدوار
که دو بیگی قسم اول لطف سازند و در چنین چنین نقارت آگین بر جریده مجبوری
رقم مواجات طرازند رقعه عزیز القدر من بحفظ حفیظ باشند از ان روز که
آن لمحات جگر بطرف لشکر ظفر پیکر بندگان عالی متوجه ساخته گاهی بتحریر
حقایق حالت نپرداخته و ساکنین خاطر الیه را از باده ذات خسته ازین
موجب دل مشرود و کیفیت همچون مرغ نیم بسمل میماند لازم که از احوال
خیریت اشتمال خود مفصل برنگارند و از انفصال معاملات روهیلان
بر وجه اطلاع دهند رقعه همواره تائیدات ربانی و الطاف بیغایت
و شادمانی بر روی ان صدرنشین دیوان محبت و ولا و نگین خاتم صدق
و صفا مفتوح باد روهیلان شقاوت نشان که در وادی الغدام جهالت
مے ساختند و نقش ضلالت بر صفحه جبال می بستند تاب صمصام خون
آشام لشکر اسلام نیاورده از معرکه حرب و ضرب رو بفرار نهادند و نفرت

کوهستان

کوهستان آواره دشت ادبار شدند اگرچه فوج بهادران خجسته جنودیان
شجاعت نشان چون سایه دنباله گیر انها است لکن انقا جب هم جاییکه سراغ ان
رجیم العاقبتان معلوم شده نا بینه و منع کردن انهان فوج ظفر موج را مرکار
چرا که تکاف و راز کشیدن پیش خالق و خلق الله گلهای تحسین از گلشن
ظهور چیده است زیاده بجز شوق مافوق چه در تحریر و ترقیم آید رقعه مهربانا
امروز که تاریخ پنجم شهر حال است ضیافت بعد تکلف و تکلفات بخانه مروت
و سلوک بنیاد اللهٔ شوربرنا و برای همه برادران و عزیزان و خویشان قبیلان
مقرر شده وقتیکه طره عنبرین معشوقه لیل بر کمر خواهد پیچید همهای بنا بر اکل
و شرب موجود خواهند گردید چون بهاری باری از چند روز آزاری و هم
رسیدن تیر اول خیلی دشواری است احسن انکه چهار هزار تیر اول از قصبه نور
سامان خرید لطف بر زنند و انقا جب هم شریک ضیافت شوند

شعر
لله الحمد ران نقش صاحب خداوند فیض سان سلامت
که خاطر میخواست : امد آخر ز پس پرده تقدیر پدید : لعینه خلعت سر افراز

ومهر طرازی از حضور فیض ظهور بایان وفیض بخش نیازمندان قدر افزای
قدرخواهان عطا شده موجب انبساط گوناگون و باعث انبساط بوقلمون
گردید الله تعالی بر ان قدردان جوهر خردمندان و جمیع خیرخواهان راسخ الاعتقاد
و بندگان صاف نهاد مبارک و میمون خجسته و همایون گرداناد

رقعه

صاحبا مصیبت فاضل خان از جانب محمد خان معلوم و موضوع شد که دیده
دانسته رقیم مجرائی را مجرا نمی‌دهند و ناخلاف سرکار بزنبه او می‌آزارند
وانا حق آن مسکین را از تیغ تظلم زبیخ میکنند و از خدا نمی‌ترسند انهاکه
ظلم کردند چون ازین سرای درگذشتند چه همراه خود بردند

رقعه

صاحبا الله الله تو چه روزی که فلک بکام گشته و نقش مراد بر صفحه تمنا نشسته
الحال بفراغت کمال میگذرانند و با یگانه و بیگانه بسلوک و مروت
مرعی میدارند و شرایط اخلاص بجا می‌آرند و مراتب محبت بظهور میرسانند
اکثر یاد و اکتساب مینمایند اگر برای چندروز تشریف آرند موجب سرور ظاهر
و باطن مخلصان یکرنگی مواطن میشوند

رقعه

برادر عزیز وافر تمیز سر

وقت

دعقدت انشاء پردازان و سرامد فصاحت گویان جهان ظاهر نموده و زاد قدر و
بعد دعوات مزید حیات که لسبه الالسنه اوقات و منتخب جریده مرتبت
ست ملاحظه نماید خط بهجت نمط و رنگین انتظار بدست مشکبار زنگار دار
چهره وصول افروخت موجب سرور خاطر افزود و انچه نوشته بود که تصدیع
تحریر بدرجه اتم و کمال و تردد در کار معلومه از حد لاحق حال چونکه تا تحریر
آقای وقت از لشکر ظفر پیکر تشریف نیاورند همینکه رونق افروز در
بلده گشته‌اند میشوند بلا التعویق و توقف خرج مقول رسیده و اند للازم
همواره محرر حقایق حالات باشند

رقعه

صاحب خداوند فیض رسان سلامت
از تکلیف خرج که میگذرد چه التماس نماید که هر لحظه کار و بر استخوان رسیدن
هر لمحه از تردد و بکیفیت همچون مرغ نیم بسمل بودن

بیت

نه شگوفه ام نه برگم نه سمن نه سایه دارم
در حیرتم که دهقان بچه کار کشت مارا
اگر بخواهد و ز نیوقت مرحمت شوم این بنده نوازی و سرفرازیست
کسی که بر سر خوبان پای همچون تو دارد
چه مرحمت که خود را بغم گرفته ندارد

رقعه زیاده بجز بندگی چه عرض نماید و سوای پرستندگی چه التماس سازد
سرمایهٔ محبت و وداد مخدوم مرادو سلمه الله تعالی بعد سلام و شوق ملاقات بهجت
آیات که انشراح بزبان قلم تفصیل الاال نگنجد لهذا بازار مطلب
می پردازد نامه که از عبارتش مضمون دلبری پیدا و از مضمونش عبارت سحر
سازی هویدا بود ورود نموده ابواب انبساج بر رو گشود و آنکه نوکر خامهٔ محبت
شمامه گرویده بود که درینولا صحبت جاهلان و ناقصان که از گوی خرد بکلی
محروم و از گوهر دانش تهیه مورد اتفاق افتاد شعر آب چون در روغن
افتد ناله خیزد از چراغ ٭ صحبت ناجنس باشد شمرد آزارها ٭ فی الواقع
درین روزها مردم اجهال بسیار و ناتوان بنیان بی شمار علاج این مرض و
دوای این آزار از مصرعهٔ شیخ سعدی شیرازی است جواب جاهلان
باشد خموشی فرد الله الله صاحب مهربان سلامت درین کارگاه صوری و معنوی
با هر کس که نقش الفت بسته میشود و بهانهٔ محبت بگوش می آید از آینه حالش
بجز صورت اختلاف نزاع و برگشتگی طبع چیزی ظهور نمی نماید از وقوع اینمعنی

دل نمی خواهد که رابطهٔ دوستی با کسی میان آید لقوله قدی شعر سر و برگ گل
ندارم چه روم بگشت گلشن ٭ که شنیدم ز گلها همه بوی بیوفایی
فرد حکیم صاحب مهربان مخلصان سلامت از شوق ملاقات فرحت
آیات اگر بزبان او عرض شیران بر ورق آسمان نگنجد لهذا بازار مطلب می
پردازد که درینولا بباعث اختلاف آب و هوا عارضهٔ زکام و تپ و سرفه و درد
سر پیدا شده لذت خواب و خورش فراموش و دریای نقاهت بیرامون
خاطر رسید جوشش لهذا احسن ترقیم می پذیرد که الطاف جسیم برای یکدو روز تشریف
ارند رقعه سرمایهٔ محبت و صفا معدن خلت و والا منت سلمه بعد سلام و شوق
ملاقات که تحریرش در تسطیر نگنجد و بیانش بزبان جان نمی سنجد لاجرم موقوف
بر هنگام ملاقات فرحت آیات و دریافت منت دولت دیدار واگذاشته ساعتی
مدعا را در انجمن انشراح بگردش می آرد که مدت مدید منقضی گردیده و
عرصهٔ طویل سپری شده از رخ برگشیده بود و نامهٔ مهر شمامه اوراق متفرق و تلافی
نسخهٔ هوس خمیمه تار و طبعیه شیرازه بند نگردانید از وقوع این صورت

با سینهٔ حال چه حیرت که چون پیکر تصویر لاحق نگشته دلم تر و دیده بر ورق دل
نقش نه بسته • چون قلم شد تنگ بر من از سیه روزی جهان • سرنت
چون نیک ثبت ناخن دستگاهی خنده ام • بی چشم تو گلشن خار و ارست
لب بی پیمانه تیغ آبدار است • خوب می گوید که میگوید • جدائی آتش
تیز است میسوزد دل و جان را • خدا هرگز نصیبی کس نسازد داغ هجران را
تا قصد که مروه مفارقت برانگیخته شود و شاید تا توصل جلوه گر گردد و بار یاد محبت
نامجات طومارکش خوبی و رقم طراز جریده بی غمی دارند • مامول
حضرت خداوند فیض رسان است پیش ازین عریضه نیاز مبنی بر حقیقت حال
بخدمت عالی ترسیل داشته تا هنوز جواب آن بدر لجه کمال جا و نگر دید
و اثری ازان بظهور نانجامید و نقد قلب بدست نرسید موجب فرو دلاویز
عمر کو خوش گذرد زندگی خضر کم است • ور نباخوش گذرد نیم
نفس بسیار است • چون لله درین باغ نوائم بچه تقصیر • بر داغ نهادند
نهانی جگرم را • امیدوار که بر بال گوبند نه بار دارا تاکید شود که حالات فقایض

نگرود دلشب ها زندگی و صلوبی روزگار زر رقعه فضه کش اداکرده خواهد شد زیاده
چه التماس نماید و سوای ازان چه عرض کند • بدل محبت و مخزن الفت
سلامت و زنهار که میغنچه دل از نسیم نامهای شگفت و ساغر طبیعت حریف
ازینت طلب لبریز میگشت و دریای خرمی سیرابون خاطر سر بجوش و نغمه ای خموی
از هر طرف در گوش بود که یک ایلچی قاصد باد رفتار منت نامه شمامه
که سواد سرمه چشم بینایی و حروفش عین آگاهی روشن حروفش ها دان
سراپا دلربائی بود و روز نمود حقیقت رقوم قلم بود پرده از رخ بر گشود ::
چندر بنیان که با او و بیو بهان نهای مخالفت آغاز نهاده و ابواب مخاصمت
بر روی کشاده دیده و انسته سر خود بر سنگ می‌شکنند و نخل محبت بر اد ری
از بیخ میکند احسن الله آن بیهوشی خودی غرا گوش را فهمانیده و منندکه با هم
مصدر چنین حرکت بی معنی نگردد زیاده چه بقلم آید • تا که گلگونه چهره
خوبان جهان رو کش صد هزار خنده برق است گلشن دولت و اقبال و چمن
حشمت و اجلال آن سر دفتر محبان بلیز نگ پرده کش این آرزوی درش

و نغمه نمک بر سحاب سحاب فضل ابر و تمثال شگفته و خندد و باد از برگش نی که چون
سنبل لاحق حال و از زنگی که چون غنچه نقش بند بلبل و از خاموشی بر لبان
زبان سوسن و از حیرت که مانند نرگس مرین چه بر طراز و چه بعرض بیان آرد که قلم
یک قلم در بیانش سرگردان و صفحهٔ کاغذ یکسر چون برگ خزان شعر نوشتم نامه
بجانان زرد که رویم از فراقت اینچنین کرد تا که از دریای مهجوری و دوری گوهر
مواصلت برایم رحمت بدست آید مسبب الاسباب ابواب مراد بر روی کشاید باید که
اسپ قلم را در میدان لشکر محبت تا مهمات جولان دارند که اضطراب طبیعت
فرو نشیند و از گلشن وقت گلهای خورمی چیند زیاده آنچه مسطر شود شوق است
رقعه صاحب دنیا دون خانه رنج گوناگون است هر که نقد عمر را بسودایش
در باخت مغبنت خود را خدنگ زن نه بلابت جنت و آنکه بیاد او مشغول گردید
خام از بادهٔ عیش بر کشید شعر دنیا خوابی و زندگی در وی خواب بیداست
که در خواب نبینی او را [illegible] چون این نکته موزون بخاطر رسید مرقوم قلم شکسته
رقم گردید مدام مرام از ته در جام حال مالامال باد رقعه شمع انجمن محبت و

گل

گل گلزار مروت سلامت شوق ملاقات نه بدان مرتبه است که حمامهٔ خامه
در هوالیش بال کشاید و طاووس نگارین زبان در ادای آن بجلوه گری در آید
سر صورت صورت تحریرش نمودن دریادل در گره گوهر بستن و طوفان را
در دل قطره شکافتن لهذا پری مدعا را در سینهٔ السریع التسخیر می نماید و فاکل
شاید مطالب را بر عارض اظهار ملک شاید و خدای مقصود بر دست بیان می
هر دو ساغر نغمهٔ ضمیر در انجمن وقوع میگردد آینه که پیش صافی و تجلی اش
چهره گلرویان برنگ و بوی حیرت می پیچد و صورت معشوق از آن تشنجل
لبان نور باده میدر خورشید چشم در پایش از اسنا از میل سرمهٔ سلیمانی گردید
و دیده وران را از دیدنش کیفیت بهار خوبان خلد بوقوع می انجامید [illegible]
شفقت دلی و محبت قلبی که لطف شده بود بنظر فدویگان عالی گذرانیده
بسیار پسند خاطر فیض مظاهر گردید ارشاد فرمودند که تنخواه آینه همین [illegible]
لعل هندوی مبلغ دو هزار روپیه بدست سکندرخان فرستاده شد هر چند که
خریده لطف زند برادر عزیز القدر راحت جان آفتاب [illegible]

سعادت پیرای منشی دولت رای طلوع نموده زاد و قره بود و دعوات مزید حیات که
نگین خاتم اوقات و منتخب جریده مرعیت است مطالعه نمایند خط بهجت نمط الطیب
اینجانب چهره وصول نموده موجب سرور افزود چون موسم گرمای بحدیست که آب
از آتش میچکد و از تاب آفتاب پای در رکاب میشود ازین موجب نقش سیلان
بر صفحه ظهور نبسته و سینه دوری بر سنگ تعویق شکسته انشاء الله تعالی بعد رفع
گرمی در بارش باران که شروع سردی خواهد گردید در طوبت پرده از رخ
خواب کشیده خواهد شد   صاحب مهربان مریم رتبت مخلصان سلامت
بعضی بعضی دوستان که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند و در آب حیوان محبت
زهر قاتل خصومت میدهند چون مزدالی که عبارت از نفاق باشد بظهور می آرند
و طرح طریقه بد بنیادی که اشارت از عداوت توان گفت بوقوع می آرند
انشاء الله تعالی زود بکیفر کردار میرسند و بر جریده حال رقم رسوائی می کشند
مرحوم که بیاد اوست نکوست و آنکه از آن خالی در معرض زوالی
منبع شفقت والاحسان مجمع عاطفت فراوان سلامت باشتیاق بالاطلاق

مواصلت

مواصلت تعلیم اوردن آتش سوزان در درون کاغذ پیچیدن و کوه را به میزان سنجیدن
و ماه تاب بگز پیمودن و عماری فیل بر سر ریسمان کشیدن و دریا را در ابریق کردن
است و ریگ صحرا بانگشت شمردن است لهذا الله احسن بر فضل ایزد جامع
المتفرقین و الدگاشته با برار مطلب می پردازد که ایراد الطاف نامه مهر شمامه که
از مر الفاظش معنی محبت چون نور از خورشید پیدا و مانند آب از گوهر
آشکار شود خاطر متردد را لقد سکین بر کف نهاد و دل مایوس را ابواب
افراح بر رو کشوده تر صد که در صورت این وادی نورد مفارقت را مخلص
صمیم القلب تصور فرموده بصدور شفقت نامجات رقم کش جریده التفات
وابتهاج دارند مدام باده مراد در جام باد   خالصاحب مشفق مهربان سلامت
بعد تمنا در یافت مواصلت سراپا راحت که اگر خامه در بیان آن همه تن زبان
گردد حرفی از آن بمعرض السراج نتوان آورد لاجرم سنگین مدعا را در
انجمن تشریح میبخشاید که در بهولا از پانڈی کانی مراد گماشته بود صبا رام مراد راجا رام
بابت داد وستد زر معروضه آتش قصه و مناقشه برافروخت چون از آب

انفصال منظومی نشده مبلغ دو هزار روپیه نزد میارام برادر چونکه نامبرده در وجه
انتصاب مستقامت دارد توقع که بر موهبی الیه و ستانگ شرید توین کرده مبلغان مذکور
ادای کرانده وهند گاهی در تحریر مضمون رنگین از خون دل بهارستان جنون
بر انگیختن است و گهی به تحریر قیمتی عبارت درد آگین از سیاهی داغ جگر زنگ بر سر لبستان
کاغذ کنج ملامان شکستن گلستان را رنگ و بوی از اشک گلگون دادن و بر
روی کاغذ بدخشان الواب تجلی از شراره او خود کشدن شفق خونیست
از آبله شکسته خاطر و دریا قطره ایست از یک سر شک چکیده چشم منظور و عقل
از دماغ چون سیماب از آتش بر پرده این باعث عشق است والفت لواحقان
دنیوی چون درایع از مرد بار رمیده این موجب محبت است محبت
که دل را نمید اداهام وگرنه کیست که آسودگی نمی خواهد الله صاحب
سعدی لطف و مخزن اشفاق سلامت بعد اشتیاق دریافت مواصلت
سراپا راحت که قلم را به تسریح آن سر به سکوت در گلوست لهذا تشمیع
مدعا بفانوس انشراح می افروزد در سو لا الله ابا جنب که نقد علم کف

نزارند و دفتر حباب می نگارند و در سر بت محبت رمز قاتل مخالفت می اندازند
خواسته بودم که سزای کردارش بدهم که آینده را از حرکت بی معنی در گذرند
لیکن مصلحت وقت ندید و بر مضمون این رباعی عامل گردید جاهل
چو رسد بجهان رو باید کرد بر قمع مرغ سخن فرو باید کرد با هیچ مقیم لاف می
چه زنی طفلانه لطفل گفتگو باید کرد کفایت شیخ کفایت الله در هر کار منظور
لیکن در رسانیدن زر تنخواه که کفایت میکند و لیت لعل می پرواز و ظهور
امیمی از آئینه حال نامبرده جلوه مستحسن ندارد محمود اش که دریای دانش
است از گردش روزگار چون موج شکسته حال و از ناهنجاری فلک دوار
از آب مراد لبش ساحل خشک لب روزی چند موافقت خالصاحب
گوهر خان لیجوند چون آب و تاب جمعیت ندید از تکلیف لبان رشته
باریک گشته حالا بخدمت میر سند غور پرداخت نامبرده ضرور یک مقدم
از همه امور دیگران حقه ناخور به بیکاری هرگز باری نیستند هر چه در مایه وقت هست
و حسابانه وغیره می یابند در تماشا ببینی صرف مینمایند و نقش رسوائی

برصفحهٔ حال نبشتند و از قلمزنان و محرران در گذشتند آنچه که کیفیت بود بالکلم و کمال
تسطیر نمود و از عقب نوعیکه جلوهٔ ظهور خواهد یافت با براز آن خواهد پرداخت
صاحبا در نوبت رای اودی پور بهان التکلیف چند در چند میگذرد و له کسی با تمامت
نمیرسد اگر توجه فرموده دو کلمه سفارش که حکم بارش دارد بنام لله صاحب
میبارم در مقدمهٔ رای مذکور لطف شود عین لطفست مهربانا
مجموعهٔ اخلاق منبع اشفاق محمد اسحاق که همراه میان صاحب عبدالرزاق از مدت
مدید استقامت داشتند و صفحهٔ منشی گری بعبارت تحسین می نگاشتند در نیولا
در نیولا ازین جهان فانی رخصت شدند و نقش افسوس بر ورق طبیعت دوستان بست
نمود و تر برخوردار کامگار طول عمره ملازمت سید طاری و بسیار گردیده خط
خورمی افزا رسید از بس موجب تشویش بطور انجامید و این سبب
انقلاب پرده از رنج برکشید لازم متواتر در کریه رو بیاد و می پرداخته باشند
لله صاحب منفرسان یکسان سلامت باشند لله خوب چند که نور خوبی از پیشانیش
هویداست و آثار صفوت و صفا از صورتش هویداست لیکن این طایفه مردان سرچشمه

فیض

فیض والا احسان می رسد تا حدی که در سلک ملازمان حضور منسلک باید فرمود
که نقد فراغت بکف آورده نقش شکرگزاری بر صفحهٔ وقوع بندد و گلگونهٔ سرور
بر چهره ظهور کشد رنگ و بوی گلستان محبت و ولا جوهر شمشیر مروت
و صفا سلامت بعد اشتیاق ملاقات که تشنه لبان بیابان فراق را عنبار
آب الحیات و ناتوان سده‌ستان یکرنگی را اشارت از خاکستر سیماب بقلم
آوردن قطرات باران لا شمار کم و لست لهذا عنان رهیب خامه را ازین
وادی معطوف گردانیده نغمهٔ مدعا در انجمن استماع می سراید و تمکین
مطلب را بدست ساقی بیان می پیماید از آنوقت که پردهٔ مفارقت میان
آمد جان ناتوان بسان شمع در فانوس دل سوزان است و عقل از دماغ
چون آهو از صحبت نخچیر باران گریزان و آنچه که دیوانگی دارد مجنون هم بخواب
ندیده و آنچه بسیدای میگذرد فرهاد هم از آن حرفی نشنیده احوال
انتظاری دیدار اگر از قلم نرگس بر طرازم رواست و سیاهی از داغ جگر لاله
بر آرم بجاست تا حدی که تا نقش مراد نقش بر صفحهٔ تمنا نسوده طایر کلک را

در هوای نامه پروازی بال گشاده‌اند زیاده چه بقلم محبت رقم آید رقعه

صاحبا محمد باقی و محمد انوری باهم واسطه دوستی صمیمی میدارند و صبح شام جام از باده

گلفام محبت می پیمایند خوب خصیده‌اند بموجب مضمون این بیت در خرمن

کاینات کروم چون نگاه ⁂ یکدانه محبت باقی همه کاه رقعه مهربانا

مهربانیها مهربان که متواتره در مرقوم مهربانی نامجات مبذول و معروف است

قلم بریده زبان باداء شکریه آن مقصور و معذور مجیب الدعوات که مراد حسن ایشان

موافق مقصد ضمیر که مضمون از مواصلت شاید میسر نماید که موجب فرید مسرت

و موروث موفور منبسط اران قصور است رقعه لاله صاحب مهربان سلامت

چندر بهان که در ادای زر تنخواه به بیت المال می پردازد و صحبت لطایف الجمیل

می طرازد گاهی حرف از عدم جایداد بر زبان می آرد و گاهی نوشته حضور

فیض ظهور بنام خود می طلبد غرضکه در بیع نوعی آن از این قسم مذبذب باز

فریب پرداز بزنده تر صد که دو کلمه تاکید برای ادای زر تنخواه بنام آن کج

خرام لطف نمایند درام سگ آدم وطن که در انسداد حکایات رنگین آن سگ

ادای

ادای چمن است آرنگی بر غنچه تفوق جسته و از بر این نقش الفعال

بر سلاسل سنبل بسته موج دریا قطرلیت از نسخه نسخه حالش و دو لوای بیگی

مجنون زحمت از دفتر برگشتگی احوالش اگر صورت روزگار در آینه تجویز

چهره کشا و جلوه نما باشد بقلم مهر رقم آرند که بموجب آن نقش رخصت

با مرده منقش صفحه ظهور شود رقعه سیدی متم والد صاحب مشفقه مکرمه معظمه

از انوب پیر ادای آداب تفرح وانکسار قبول باد القفل مقفل حقیقی صحیح

احوال اینجا به نقش خیر عافیت منقش و نوید بهجت جاوید سلامتی ذوات

بابرکات شب و روز از درگاه مجیب الدعوات مطلوب مدت مدید مفقود

گردید که بورود سرفراز نامه تقدس سرفرازی بکف نرسیده از ظهور

این صورت چه صورتهای که از آینه دل چهره کشا نکشته و کدام تردد که پیرامون

خاطر حلقه نه بسته توقع که تا حصول قدم بوسی العبود نورسنامجات فیض

آیات رقم طراز جریده مباهات باشند زیاده چه التماس نماید بندگی

و سوای اران برچه عرض کند پرستندگی رقعه لاله صاحب مهربان سلامت

ازاصغای این معنی که ازین جهان فانی و خاکدان ظلمانی بالله مرحب رای
درعین جوانی رحلت بعالم جاودانی نمودند موجب غم و الم از حد لاحق حال
گردید آخرش بجز صبر و شکیبائی چاره ندید بحکم ضرورت بخود شکیب کشید بیت
گل را چه مجالست که گوید لکلال :: از مهر چه یارست و چرا می شکنی :: احسن
الله احسن جابر خوانند چراکه هرکه در وجود آمده روزی نابود بودنیست و قدم
بجاده ملک عدم فرسودن رقعه عزیز القدر رحمت جان سعادت نشان
خجسته سیرای الله سوسیمای طول عمره وزا وقرره لبد و عوات مزید حیات که
نگین خاتم اوقات و رقم جریده عشرت است مطالعه نماید خط بهجت طراز
مسرت پرواز محبت هدیه مبلغ دو هزار روپیه و دو تهان بادله معرق دو تهان
مسجر چهره وصول نمود موجب سرور خاطر افزود مبلغ پانصد روپیه غله برای
اخراجات خریده و مبلغ یکهزار و دو صد روپیه در تیاری لعف دیوانخانه و
پرده ها بانائی و باره و رسید صرف گردید و سه صد روپیه در پرداخت پارچه
بادلهم بزار رسید و تهان مذکور در توشکخانه حواله امانت رام داروغه شده

پریم سنگ

پریم سنگه که از قدیم الایام و رب المرعات ست در حوالا از نامست عهد طالع نابنیا
گردید و از عدم قلاوری بخت آب گوهر لعبارتش بر خاک عدم چکید محتاج داروی
مرض است از علاج خبرگیری او ضرور بل مقدم بر همه امور چراکه تصدیعه کشد و
چاشنی از تلخی حنظل تکلیف نچید الله راوها کس که بعلاقه موجداری مترا
و بر از ان متعلق بودند حالا در گوگل پور معطل نشسته اند از بس تکلیف بر سینگی
موج چمن توقف دارند گاهی چون بالسری ناله جان میکنند و گهی بیاد
گویان جمعیت شکر نعم میزنند درینوقت خبری رحمت و مودت بلاله
کوکور نمودن لازم و واجب است چراکه وقت چون تیغ قاطع میگذرد و سخن
چون زخم تیغ باقی میماند و نیز وقت از دست رفته و تیر از کمان جسته
باز قابلیت عود ندارد و مصر بحان که لنخی بشیرین بر بطری مصر حرف از
تلخی میخوانند نزد آن برادر میرسند و رفیق قدیم اینجانب هستند لازم که غاره
غور و پرداخت بر تیغ نامبرده کشند و همواره به تیر سیل برات استعلا بهجت آیات
می پرداخته باشند زیاده چه صورت نگارش پذیرد رقعه مودان

معدن محبت و مخزن الفت است الهی چند که خاک حسرت بر سر خود می‌بیخت
و ابنای جنس را در حالت جمعیت دیده اشک حسرت می‌ریخت و بر توکل تعالی الله
متوکل نشود هرچه نمیبود سودای ازان می‌افزود و اکثر مراد ناصواب می‌تاخت و
نقد اوقات را به سودا دخل می‌باخت از حرص و درین سبب مستغرق دریای
عدم گردید و انیمه بار بر دار بیمار بر دوش کشید آدم را لازم است که بی‌سبب بنای
مخاصمت با هر کسی نه انگیزد و با حق زهر بلا در شربت دوستی نیامیزد و عیب اصحاب
ن زر و عیب جو نشود را شعار خود نگیرد و ابواب مروت بر روی یگانه و
بیگانه نبندد و به اعمال حرکات شیطانی نکند چراکه زندگی به بندگی است
نه غفلت و شرمندگی بیت زندگی خاص از برای بندگیست زندگی بی
بندگی شرمندگیست تا که از دریای تفضلات بخشنده مرادات گوهر
ملتقت بکف آید به تسطیر محبت نامجات خود می‌آرد قلم تیز را جولان
دارند زیاده چه فرد عزیز من بی محنت هیچ چیز حاجات نمی‌شود و دو دور تحصیل
علم تا که شب و روز نکوشند حاصل از وصول آن نه توشند مشهور شد که

الهنر

الهنر شوق نوشته‌اند پیدا گردد لیکن در محنت که مفاتیح ابواب راحت است جهد
نمی‌نمایند و در اجتهاد بر روی خود نمی‌گشایند ظهور این همی از دوالش صواب
خیال بعید و دور است از ابتدای لیل و نهار و در مشق خط مشتاق و در شغل خواندن
مشغول باشند چراکه وقت تحصیل علم همین است چون وقت از دست
رود از حسرتش افسوس خوردن است ولی فایده نمی‌بخشد از جنگ باز داید بر
کله خود زدن است زیاده بجز تاکید در نهاده نگارش نپردازد فرد صاحبا به هوای
در پرستش بهوای مشغول و گلگا و درسمرن گنگا همراه بنده همین دو خدمتگار
پس مرد کار خود هوشیار و از خدمت اینجانب بر کنار توجه فرموده دو خدمتگار
سلیقه شعار است رفتار صدق گفتار لقول سند که ضرور و بکار زیاده چه اتمام زود
فرد هر خود دار آدم بی هنر چون طایر بی پر و گوهر بی آب و شیشه بی شراب
دریای بی موج و سردار بی فوج کمان بی بوی باغ بی جوی خانه بی چراغ محفل
بی ایاغ درویش و دانشمندان روز کمال و سخنوار پسندان اعصار قدری بلا دو
مستحسن الذات در شب و روز در تحصیل علوم عربیه و فنون سرانیه که حسب

حصول گنج سه و موفور اران توانند شد و یا بلیغ بکوشش جمیله بظهور در
ارند نشود که چه عزیز الگیان از دست رود و عاقبت موجب افسوس شود رقعه
محبت و اخلاص دستگاه بلیاقت باشند از کاریکه بهبود مقصور نشاید همت بران نمودن
گلاب از گل شمع کشیدن و خوردن منفعت رشوه گرفتن بتر از آنست او در هر امور
رجوع به کار لعلع وصوابدید شیخ کفایت الله که در هرکار بوازمه کفایت
بوجه اظهار می ارند می پرداخته باشند و زنهار تاکید دانسته موافق مسطور
بعمل آرند رقعه برادر عزیز القدر طول عمره بعد عوارت حیات که وظیفه
هر شب و اوراد و مراقبات بعمل نمایند خط بهجت مضبوط بدست خیالی الرام رسید
خوشنودی طبیعت گردید در باب عور و مردود شیخ خیرالله که نوشته بودید
شروع نقل فضل اوراسکی بیکمان بر مایه موافق گزاره آن مفوض خواهد
شد محمد دانشمند که دریای دانش است بباعث پیری که ضعف
در حال استیلا رسته قابل خدمت نمانده چون رفیق قدیم بود لهذا
مبلغ تنکه دیه یومیه بر سایر هیوتره چلین گنج مقرر گشته شد که ازان وجه معیشت

خود و متعلقان نموده شب و روز ندیر باری جاری داری و ساری دارد
رقعه استفاده دوستان لله الحمد چند محفوظ بالمعید شروع ماه بهادون را
ایامی چند باقیست اراده اینجانب برای این جانب راجی مقربت رتبه
سواری را برده از کمخواب تیار نمایند زود و شتاب معصوب ستاب خان
باید فرستاد و زنهار بلیت لال نباید پرداخت رقعه خان سعادت
نشان محمد خان محفوظ باشند عرضه مرسله ایشان به نظر گذشت مضمون
بوضوع پیوست از شرارت و زمینداران ستاب گنج که تن به
ادای مالواجب نمیدهند و قدم بجاده اطاعت نمینهادند التماس نموده
بودند محمد رضا را با جمعیت دو هزار سوار جرار آزموده کار که در شب تار
دیده مار بنوک تیر ناوک بدوزند مع چند ضرب توپ همچون گرگ بحاق گنیین
گنج فلک میدان رخصت ساخته لازم که بر سر مفسدان تاخته زنده اسیر
و دستگیر کرده مالواجب که بذمه آنهان مطلوب بمعرض وصول در آید و
چنان به تنبیه تادیب سازند که از دیدش دیگر متمردان وطیره تمرد را

را واگذارند درینباب تاکید اکید داشته حسب المسطور بنهان ارند رقعه شریعت
وفضیلت پناه محمد رضا پیوسته بر سپهر شرع چون ماه تابان باد وار کسوف گردش
روزگار در امان از صفای کسب طبعت آن شریعت پناه محمد رضای خان
حکیم را که امروز در فن حکمت ثانی خود ندارد و دانش زود صورت معنای مکلوه
ظهور میاورد فرستاده شد احسن آنکه از دست حکیم مذکور معالجه خود باید خواست و
احتراز بموجب گفته او باید خواست چرا که بر خلاف تجویز اطبا گوشیدن تحمل مرض
را از بنیان بست زیاده چه بتحریر در آید رقعه عزیز من بحفظ حفیظ باشند
مدت مدید میگذرد که به تحریر کوایف حالات سالگین خاطر البهر بار باده نشاط
نخنه از مضمینه خاطر شب و روز چون ماهی بی آب در رنگ اضطراب می
می طپید و دل بکیفیت مرغ نیم بسمل میگردد اینقدر صورت فراموشی از اینه
ظهور مستحسن نبود می باید که حرف نسیانی را از لوح طبعت به آب یاد
اوری شسته همواره بدست واردان اینصوب محرر حقایق باشند درینباب
قدغن موفور و تاکید نامحصور دانند رقعه حکیم صاحب مهربان سلامت

بموجب

بموجب طلب آن مهربان ادویات از اکبراباد طلبیداشته بمایکه میرسد فرستاده خواهد
شد امروز بوقت نیم شب ارزام رای لا افقیر حقیر با تب و دود تب باهم شعله
جنگ برافروخته گردید نوبت بجدی کشید و بان درجه رسید که هر دو مخمور بلوه
جبالت باهم چسپیدند و سست ولگدزدن شروع کردند و تشنگی بمینیه گفتن
آغاز نهادند آخر کشش رام رای روز از مقابله بر تافته نقش فرار بسته بالای مکانی
که در بلندی فرق با فرقدان می سود رسانیده فغار با یک پایش بلغزید
که طاقت فرار در خود نیافته چون گوی غلطان و افتان بر زمین رسید
القدر تن به نقش ضرب منقش گردید و طاقت نشست و برخاست رم اسپ گزیده
لهذا مرقوم قلم محبت رقم میشود که آن صاحب برای پیروز تشریف آرند معالجه
معروف نموده اید رقعه مهربانا محمد باقی را پیش ازین برای نظم و نسق ضلع
اکبراباد رخصت نموده بود چونکه از دست نامبرده هیچ دولت انجا صورت
نه بسته و معامله کلیه روپیه را در سم برهم زدند اینچنین کس را که قابل خدمت
حضور نیست که بحضور وارند و بیرون جات نگذارند رقعه صاحب مهربان

مخلصان مسرت بود اشتیاق مواصلت ایاست که به قدر طلس نامهای
نگنجد و میران بیان لسنجد با براز مطالب می پردازد و سامی نامه گرامی مهر
دوراسس لب ترکی زنگی ازان غمزه ودودمی مشکی بود وارد و نمود موجب
رنبش طامی صو گردید برودب که در تیز گامی خیلی منحس برآمد بدجا کاب
سواران اینجا که در فن خود عدیم المثال اند ازبس ستوده غز حیله گو بر توالف
ان مردو باد پایان او ویژه گوشش هر خاص و عام اینجاست احسن الله که
قیمت انهان باشد لقلم الطاف رقیم ارند که تیر سیاب مجدی
شود و شیشه باده ارغوانی ان داشش کیفیت ایام جوانی سبل بازدمه
دواسو و جاذر ولایتی ترسیاب یافته و از عقب شراب انگوری که هنوز سر
تیارست نیر ابلاغ میدارد و ترصد که مژده را دوران مخلص صمیم القلب تصور
فرمود همواره نسبت دار دلان ازخوب بشمطه مکالمات فرحت آیات که
موجب مسرت ملو باشد اغنبر ازان نواندشد گنج خورمی بکنور بیغمی دارند
صاحبا ازان کار که تبسم در انبای جنس کرده و جز رسوائی حاصل

شود

نشود احتراز نمودن ساغر از باده سرور پیمودن است و از شکوه و شکایت
جه لگانه و بیگانه در امن بودن و از گلشن گلهای تحسین چیدن امید که هر گونه
خرخواه عمال باید نمود زیاده ازین الواب بوالهوسی می بر روی خود نیاورد که شود
ولیوالقاب خداوند فیض رسان مسرت از استماع کیب فرایح ان جداد
موجب تردد چند در چند لاحق گردید لیند الصدیقه افزاییست که مفصل از احوال
خود و بدولت اطلاع بخشند که دل اضطراب چون ماهی بی اب راز الکدرنکن
تلف اید لله صاحب مهربان کرم فرمای محبان مسلامت درین کارگاه نیرنگ
دلهای پراگنده را فراهم ساختن ظهور از جوهر سخاوت است و در ریش
خاطر بمقدار نمک از نعمت ابنا سنن وقوع از سرمایه سقاوت الله
مجلسرایی که آینه دار انجمن منقلبی بودند تهمکه بخدمت راجه صاحب گلاب بی
تشرف گردید مشام وقت را از عطر گلاب کامیابی معطر دید و گوهر
خان که در صدف تباهی جا داشت چون نزد خانصاحب دریابار خان
رسید آب و تاب نحو و مروت ظهور با نجا سید مروت که طید الواب پیمامی

ست هر کس چه داند و سلوک دیباچهٔ نسخهٔ رشد و کامی است هر بوالهوس چه خواند
در بیصورت آن گل چین گلستان تحسین گشته و این رسوائی بر صفحهٔ ظهور بسته
آن طشت فیاضی از بام انداخته و این نقد اوقات بسودای بیمکی باخته
در عالم صحبت با مفلسان نه پرداختن خود را نه تیر لعن و طعن ساختن
ست انها نامه ابلهٔ پای مراحل ترک مردار لیست قیمت گوهر سنجا چه دانند
احوال آنکه شب پر از روشنی روز چه خواند چه خوب میگوید مرکه میگوید بیت
وا دست حق که بدست آوری ولی ؛ دارو وگرنه تیر از این لیت
خار وست رقعه للله صاحب مهربان سلامت و گلاله حسن گون میلایش وجه
مواشش روانه بسمت دکن شدند آنگاه این مصرعه بر زبان آوروند مصرع هرچه
باد اباد ما کشتی در آب انداختیم یکدفعه مذکوری مبلغ پنجاه روپیه فرستاده اند
از واردات اجرای حکم درگذشتند هرگاه که مصرعهٔ مذکور یاد می آید مفلوکش
ناخن بدل میزند و سینه بیوس را بر سنگ جنون میکند بیت هر چند بمقام
دلپذیر نیست ؛ زین مرحله کوچ ناگزیر است ؛ چه خوش بودی که در انجمن

ظهور

ظهور فراش تقدیر لباتوس ستی نمی افروخت و خرمن حیات به برق
ممات نمی سوخت دنیا هیچ ثبات ندارد و گاهی ایاب و گهی بهار است و
گاهی خزان و گهی بهار است شعر گرچه جای بی تامل هیچ کاری خوب نیست
بی تامل آستین افشاندن از دنیا خوش است ؛ چه خوب میگوید ور تقیف
اسرار عبدالله انصاری طالب عقبی مرد و طالب دنیا رنجور و طالب مولی سرور
رقعه خالصاحب الطاف نشان محمد خان سلامت اشرف خان که از ان
شرافت از ناصیه اش چون رنگ از گل پیدا و غازهٔ فضیلت از چهره‌اش
چون نور از خورشید هویدا مدتی برفاقت مهربان خان جام از رفاقت
کشیده و عمری در حالت تکلیف منقضی گردیده حالا که خان منصوف را از
طرف راجه جیپور والا خدمت هفت محال مفوض گشته و انتظام قرار واقعی صورت
بسته کسانی که چو چیم سرکشی میکردند عنان وار سر بسجود اطاعت آوردند
خان منصوف از راه قدردانی او در حالت برلن ای باشر ایک مانده خان
سالار را بجلوت نیابت خود مقرر فرمودند لفظان مسبب الاسباب که چاره

سازد مراسلات اضطراب انتساب الحال خان موصی الیه مرتبه آرزوی گلگونه عیش
رو نمودن شاهد تمنا را پاره مقصود لبستند و باشد بد مراتب دولت عادوس و
با معشوقه مطالع اقبال هم آغوش خوب گفته‌اند شیخ سعدی شیرازی بیت
بهنگام سختی مشو ناامید که از ابر سیه آب بارد سفید چون الفت محبت و خالص
مودت فیما بین رابطه دوستی میدارند اگر درین وقت اراده تلاش وجهه معاش الطرف
سازند بقلم آرند که بیک اتفاق جام روانگی زده آید بیت مبادا خبر زان
وعیش همیشه بکام دوستان باشد همیشه رقعه برخوردارا علم بود
در امور دنیا بر افراختن مفت خود را ابله پای مراحل دانش ساختن است
آنچه امروز همچون درستی خویش مقرر گشته بوقوع خواهد پیوست و هرچه دیر
بتقدیر مرجع بوده قدرت رقم کشیده جلوه نمایان خواهد گشت رقعه سعادت
محمد شجاعت خان محفوظ باشند عریضه مرسله از نظر گذشت مرقومه بوضوح
پیوست از سرارت وزیر با زمینداران سعادت برده پرگنه گلگوه که در آوردنی
زر باقی بلطائف الحیل مگذرانند التماس نموده بودند مرقوم آن احمد خان

بلغ

بلغ آبادی را با جمعیت ده هزار سوار حرار از موده که ناموه ضرب توپ همچون گرگ
وکمین گرم زحمت ساخته لازم که برسر آن سیه بختان تاخته زنده اسیر و دستگیر نموده
بحضور رسانند در باب تاکید اکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند رقعه منبع جاه حسب
مهربان مخلصان سلامت متواتره حسن ترقیم پذیرفته که محمد رمضان ایستیخ
سبحان که از حضور عامل پرگنه ولیه میدبو بودند بمبلغ پانزده هزار روپیه آمدنی از
مذکور متصرف شده در موضع داراب نگر متعلقه آنمهربان سکونت ورزیده نامبرده
را محبوس کرده بطلب‌اند تا که مبلغ مذکور از مشار الیه بمعرض وصول ایداد القاب خان
نوشته خیرخواه را الحق مرا بی شمارند و مردم مسطوره لیعات می آرند
ظهور این صورت از آئینه دوستی خیلی بعید نمود معنی ما فی الحال بمجرد مطالعه این رقعه
آن شرارت کیش را دست بر پشت بسته باید فرستاد و در صورت
دگولی فوج ظفر موج را رسیده دانند زیاده در بغاوه بجز تاکید چه نگارش پذیرد
رقعه برهم سورت لنگا جل فرمل پانڈی اودی بهان سلمه مطالع و مولد
استماع شنیدن بوته را مایل کرت تلی و اس چونکه آن برهم سورت در

راگ راگنی خوب میگویند و از دلبری دل از دست میربایند از حد استیلاب خسته احسن آنکه
بمجرد مطالعه این رقیمه بر جناح استعجال تشریف آرند توقف و تعویق یک لحظه و لمحه
روا ندارند و الله جوگال کشور زا که در علم حکمت یکتائی عصر اند و ثانی خود ندارند
همراه آرند آنرا که بوعلی روزگار حکمت در سرکار حسن علیخان بهادر هر قدر دوان
عموم مدان هستند موافق دلخواه صورت خواهد بست **رقعه** برادرا خط رسید
بر نوشته اطلاع گردید تا تحریر الله مومن لعل از سنبلپوری نرسید تمکه خواهد آمد مروان
عزیز میرسند **رقعه** صاحبا شفقت الله انوپ رای که عامل پرگنه منگلور هستند
بر جریده حال رعایا رقم تظلم می نگارند و از ساهوان مصادره می گیرند هنگامه
بدعت القدر گرم ساخته که طریقه ستم تلاکو را تباق نسیان گذاشته است ان
پرگنه مذکور حیران زمینداران مرکبان حیف است که القاب چنین و عاملان چنین
شرارت نشان باشند و المنصف را اطلاع شود دریافت شد که نیلا از حضور
خالف حسب الحکم در ستوین اند بخواب غفلت می خسپند و با آنکه از لهو لعب سر را رنیتابند
و خبر نمی سازند توقع که زود و شتاب بانتظام پرگنه مسطور پردازند در صورت

توقف

توقف وبه یکقلم ویران خواهند گردید و یکسر کلمان جابجا آواره خواهند گشت و
آنگاه از حضور حرف نقص بکاردانی و معامله فهمی خواهد آمد از راه خیر خواهی اطلاع
نوشت آمده مختار اند **رقعه** برادر مهربان سلامت شیخ نصیر الدین که مدت
نسخه تفاخر و زینت دیباچه مجموعه معنی هستند بورلیه این دو کلمه نزد آن مهربان
میرسند احسن آنکه در امور جوهره شیوه رفاقت و حمایت مسطور دارند **رقعه** کلمه برا
تمیز طول عمر مقرر او مقرر از آن وقت که مرده دوری و مجبوری بمیان آمده گاهی به
تسطیه حقیقت حال نپرداخته معلوم نیست که بکدام شغل مشغول اند و جام از کدام
کار و بار مینوشتند مفصل از آن اطلاع دهند **رقعه بنواب صاحب** عزیز القدر او در استقلال
حشمت نشان نفاق که برق خرمن محبت است و حرام نمکی که سیلاب دیوار حرمت
این هر دو در دل سرداران عالی قدر عالیجاه یگانه عصر چون نشه در شراب و
بوی در گلاب جا گرفته از این سبب پای حیران و متصدی چون قلم سرگردان
و سوداگران گریان و مزارعان دل بریان آبادی مفقود و ویرانی موجود و جمیع
مرفه و تفکر هر قرار عشرت پنهان در حسرت اعلان فراخی مفقود و تنگی در ظهور

در وقت سلطنت محمد شاه بادشاه از آینهٔ دل امرایان صورت نفاق و
نمک حرامی جلوه‌نما گردید و از دریای طبیعت همه‌های امواج خصومت
برده از بیخ برکشید و فتنهٔ خفته جام بیداری نمود نظام الملک که در حقیقت
گرگ کهن باران دیده بود هنگامهٔ بدبختی گرم نمود و قدم بجادهٔ نمک حرامی
سود در ظاهر ابواب خیرخواهی بر روی کاربرداران جناب مقدس مسدود و در
باطن برای اسباب فتنه‌ها مهیا نمود و بادشاه گیتی پناه ساغر از سر غفلت
کشیده شب و روز در دیدن رقص پری‌رویان دلبری ادا و شنیدن نغمهٔ مطربان
داود لوا و هم آغوشی گلبدنان غنچه‌دهن و هم دوشی سنبلین مویان نرگسین
و مروحه جنبانی حورلعین ساعدان سیب‌غبغب و لحلحهٔ لب لاله‌رخان حورلقا
و الگلاب افشانی شوق را آبروی تازه دادن و زیر عفران پای سیمبران را در
برگرفتن چهره از روی رنگ‌گونه عیش زدن و ساعد نگاره بار مقصود بستن
و حنابندان را در غزل‌سرائی جادوی بیخودی بنیاد کردن و نغمهٔ گویان را
در ریخته‌گوئی و مضمون بیوسی در میان سکندرنامه داری سرفراز

وجمشید

و جمشید اینست که بجام بیهائی همقمار از هجوم پری‌رویان بهار گلزار باغ ارم
میداورد و هم ماه عذاران دریای حسن بموج انگیزی هوبرا مجنون با لیلی هم
آغوشی و فرهاد با شیرین همدوشی عرخانکه حضرت اشرف اقدس روزانه در
صحبت خورشید رخساران بسر بردن و شبانه با ماه‌رویان هم بستری نمودن
سوای این شغل چه ممکن که حرف از انتظام مهمات بزبان مقدس آید
و سخن از دادخواهی مظلومان پریشان بمیان نگذرد نظام الملک که یکی
از اخوان الشیاطین بود بملاحظهٔ این کیفیت بنادرشاه والی ایران عرضی
باین مضمون نوشت که اورنگ آرائی هندوستان تاج غفلت بر سر دارد
با بیگم عیش و نشاط هم آغوش می‌باشد نه خبر از ملک و سپاه و نه اطلاع
از رسوده و تباه اگر درین وقت نهضت رایات جهانگشائی مراعطف
شود سلطنت هند که حلوای مبرود است بلا تردد بدست می‌آید فرمان روای
ایران بدریافت این کیفیت نامه بنام محمد شاه بادشاه باین عبارت
نوشت و بر یک رباعی نقش اختصار بست رباعی ما الفتح اکم و

فلک در پی جنگ است اینجا * دل ازین حادثه بسیار به تنگ است اینجا
ما بماهی شده گانیم درین بحر فنا * تخته کشتی ما پشت نهنگ است اینجا
وقتیکه این نامه بمطالعه پادشاه هند رسید بطلبید وزیران عظام و بخشیان عالی
احتشام و منشیان عطارد رقم جوابش باین مضمون زینت تحریر یافت
صلح دوست معصیم هم جنگ است اینجا * تنگ دل چون لوی تیر
ز تفنگ است اینجا * خود چه باشی تو که میدان هزبران جویی * رستم و
زال درین معرکه تنگ است اینجا * نادرشاه بمجرد خواندن جواب تاب
توقف نیاورده بر سبیل تعجیل با لشکر ظفر پیکر انتهاض علویه بجانب هندوستان
فرمودند تا آنکه رفته رفته متصل حضرت دار الخلافه شاه جهان آباد صدای
کوس عدو بلند آوازه گردید آنگاه بابهای نهان شاه هند سر از گریبان
غفلت برآوردند و در تیاری جنگ و جدل بر روی امرایان گشودند اول خان
دوران خان بهادر که نهنگ بحر وغا بود با جمعیت چهل هزار سوار جرار ازموده
کار با حریف مقابله نمود * علم شد سپاهی آسمان گون * به تیغ

همچون تیر آب فلاطون * فگندند آواز جوق و کوشش زلزال * اهل نبرد
گو در رستم و زال * از هر دو طرف بهادران آهن خاکه چون برق در منیع و
جوهر در تیغ مینمودند القدر دست تردد کشوده بودند که سینه شجاعت و دلاوری
رستم و اسفندیار بر طاق انفعال نهادند و میدان معرکه از خون گلگون سواران
گلستان گردید و رقم خجالت بر جریده سرخی کمان لعل بدخشان کشید مبارزان
کارهای عظیم که ناسخ کارنامهای صف شکنان پیشین باشد بوقوع آوردند
و شجاعت نشان جهدهای بر آورده که حیرت افزای ارباب همت و شجاعت تواند
بود بوضوع نمودند آخر کشش نادرشاه تاب صمصام خون آشام خان دوران
بهادر نیاورده هزیمت را غنیمت دانستند و خان موصوف با فتح و ظفر
همه فوج ظفر موج شادیانه فیروزی نوازان از معرکه برگشت و نقش شرف شدن
بحضور مقدس لیست نظام الملک بهادر باز بر پرواز از دور دیده بعرض آن رفت
اعلی رسانید که فوج غنیم می آید حاضران دربار فیض مدار به تحقیقات اینمعنی پرداخته
از غایت کم جرات حواس بر رفته بر سپاه تحیات لوتخانه مقابله

انهان البته سرداوند خان میرزا الله محمد فتح لعزگوله های این رحله جلت نمودند
نادرشاه باصغای این اخبار چون شیر ژیان و پیل زیان باز معاودت و قرار حمیت
نمودند و بسه اراده دیگر بموجب حکم بادشاه جهان پناه مقابله کردند مرید جهد
و سعی بکار بردند و در معرکه از سهم و دلیری یگانه رستخیز بظهور آوردند شاهد
فتح در آغوش نپیدند قصه کوتاه و سخن مختصر شاه ایران بادشاه بر پادشاه
هند فتح یاب گردید ولی بگمرد در الخلافه و دیره رفتند و خود بدولت در محل
سلطانی فرود آمدند ناچار شده محمد شاه بادشاه باهم ملاقی شدند و بر یک
تخت نشسته سخنهای محبت بمیان آوردند و طومار الفت برکشیدند هر روز
برای شاه ایران تاجدار کشور هندوستان مجلس ضیافت ترتیب میداد
و ابواب سرور بروی مبارکش میگشاید و میگویند که تا سه روز فرمانده ایران
از محلات شهریاری بیرون نه برآمده و باریابان حضورش از مجرا محروم ماندند
و در کوی و کوچه شاه جهان آباد این حرف بر زبان هر صغیر و کبیر گردید که نادرشاه
در محل کشته شد از اصغای این خبر قاتلان در بازار در دمیان زالزرسه

می انداختند و تصرف اسپ و سلاح می شدند و از لگد و دست لات
و پهلوی ایشان نرم میکردند چون کیفیت بگوش نادرشاه رسید حکم کردند اکثر
را قتل عام کنند چنانچه تا یکپاس مرد و زن و بزرگ و کوچک و چهار پایه هر چه پیش آمد
طعمه تیغ بیدریغ نمودند آخرش وزیر قمر الدین خان دست بسته عرض نمود
که تا حق اقتضا الله از چشمه فولاد آب ممات می چشند الگاه از روی ترحم
این حکم صادر شد که قاتلان از قتل باز مانند و صدای امن از زبان نسق
ترجمان در هر کوی و برزن رسید آتش غضب که شعله انگیز شده بود بیاب موقوفی
منطفی گشت بعد چند یاه نادرشاه چه از نقد و چه از جواهرات و تخت
طاوسی قریب نود کرور روپیه گرفته متوجه ایران شدند از آنوقت تا تحریر
تخم نفاق و صرام یکجا در مزرعه هندوستان سبز بوده است و بر زور باب
افزایش طراوت می پذیرد وقتیکه آفتاب الاتفاق از مطلع فضل الهی تابان
خواهد گردید همه خشک خواهد گردید و نخ ازان بظهور نخواهد رسید
للصاحب مهربان نسلا از اشتیاق ملاقات اگر وقفه بر طرازد

تا بهم رسیده است لهذا از لطف معشوقه مطلب بر حرف ظهور میکشاید از آن وقت
که چهار و حجام از خانه موخط بهجت نمط برادر عزیز القدر سلمه الله خوشحالی رای نزد
اینجانب رسیده انتظار حصه گذشته ازین سبب تردد ملحق خاطر است که چه سبب
درین مدت خطی بنام نرسیده لازم که از آنچه احوال وطن بذریعه آمده باشد زود به
اطلاع پردازند جریده لخاذات طرازند برخوردار منکه رای مضمون نهایت
بی ربط میبود و در اطلاع دادن حقیقت طول و مختصر نوعی قصور بوجه
ظهور میرسانند برادرا چند فکر در پیش این موجب دل بهمه تن رئیس مجیب
الدعوات زود مرهم شفا که عبارت از جمعیت خاطر است عطا فرماید

عزیزا در قصبه جنجهانه تماکو خوردنی که بهنگام خوردن تلخی آرد و در
برگ تنبول مزه دیدیهم نرسید لهذا التماس میشود که دو دانه تماکو ازین نوع
خریده بدست ستاب خان ارسال سازند و درینجاده به توقف و تعطیل نباید پرداخت

چو دو برادر صاحب سر با بهجت و مجموعه دانش و خدمت خیر بدیده پیش
سلامت شوق ملاقات بقلم آوردن وسعت صحرا را در دیده مور

دیدن

دیدن است لاجرم طاوس مدعا را در خانه انشراح رقص میفرمایند بیش
ازین رقوم قلم محبت رقیم شده بود که خورد و بردخت لاله صاحب رای از آنچه تقرب
توجه خواهند داشت موجب خوشنودی خاطر خیرخواه خواهد بود و در جواب آن سبب
خامه به تسطیر نامه اخلاص اجازت جولانی نیافته ظهور انتفی عدم فرصت
و باعث کثرت کار و بار تصور گردید مضی ما مضی الحال بر وفق مسطره بعمل
آرند و تخم توقف و تعویق در مزرعه ظهور نکارند اخلاص آثار سعود
رای محفوظ باشند معافی پرگنه سه در بوجیاق گردیده و آن اخلاص آثار
گرد رواداد مال واجب بلبیت لعل می پردازد و دفتر لطایف الحیل می طراز
دیده و آن ستیه تیشه از دست خود بر پای خود میزند میباید که زود از دیده خود پاکی
ارباب دارند در صورت توقف قدر عافیت خود معلوم خواهند ساخت
ولقد بلوس را بسودای جنون خواهند باخت و در مآب حرف زیاده واجب
المسطور بحرمت آرند برخوردار خیراندیش طول عمر جای نصیحت است که
بدست داردن این ضرب تحریر حقایق بمنی پردازد آنقدر لفوا موسم آمدن

موجب بهجت و باعث کیفیت مفصل نگارند که دل مسرور و در انقدر تسکین بدست
آید فقط برادران و عزیز القدران لاله نوبت رای و رتن لعل و برخوردار نور
دیده لاله کیسو لعل پیوسته بحفظ ایزد متعال باشند از جانب منشی دولت رای دعای
مزید عمر و ترقی دولت خوانند خط بهجت پرواز حضرت طراز به حالات خانگی
در عین انتظار بدست پوران کمار چهره وصول نمود موجب خورمی پرده از
رخ برگشود در باب برادر عزیز از جان لاله خوشحال رای که بقلم اورده اند
بیرون تحریر العزیز بر انبهای اندیشه و واضح بود حالا که دست کار نمیکند چه باید کرد
مسبب الاسباب سببی سازد که بر سبیل تعجیل نقد مراد بکف آید اگر چه در برج
هموم محملات سعادت کشاده ام لیکن تا که اطمینان قرار واقعی نمیشود دل از سخن
چون سیماب از سر آتش میگریزد بقول هذا شعر ببینم حسن چنینم دیوانه چنین باید
گویند که در زمان پیشین حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت بودند وقتیکه
یا حق بگفت در چشم زدن هزار کرده مرسید و هرگاه که یا قیوم بر زبان می
آورد مقیم میگردید هر کس که برای مرید شدن نزد الشان جمعی نشستی اول خرج

خانه

خانه آدمی برسید و موجب آن دست غیب میداد چون خاطر او از طرف
فکر خانه جمع میگردید آنگاه مرید خویش مینمودند در اندک مدت او بمقصود می رسید
و ساغر از باده امید میکشید پس هر چه ببینیم هست و جهی الست در نیوفت
نه کسی امیر و نه کسی فقیر که سرگردان بادیه تردد پیش او رفته طومار از اظهار
احوال خود بر گشاده و ابواب سلوک وا نماید فقط برادر من مروت لوتاب
اینجانب بدوکان اقبال که در سرزرات شهره آفاق و ثمره طاق بر جنس سباه
میرسد چه ممکن که بوزن برابر برابر آید پس معلوم شد که القاب تنکو رحیلی حرام
خورست و لیبار مال سپاهیان از راه فعل بازی و مکر مردانه متصرف گردید
ازین این فریب آئین زر بسیار فراهم آورده باشد و در رنگ محتاجان میگذراند
ازین قسم آدم بد کردار اسپرو ارادار پس احتراز لازم و در حسب انتظار گرفتن خود برود
ابجد وصول این نوشته دیارم لفافه که مروت دور و صدق تو رسست
رخصت نزد اینجانب تماید که چیزی جمع او مروت لوتاب از دوکان سرگشته
مردم شسته شود زیاده چه بقلم آید فقط لاله خوب مهربان برادران بسلامت

بتمنای حصول ملتمسات که زاید البیانست واضح رای مهر انجلای میگرداند
بروس که فرستاده بود کوفته بود خشیدن نرفت واگر در باغ الفت جیبی تلخ بار
باشد سرش بریده در پایش انداخته نهالی بنشاندهم ضرور کارست رقعه
زبدة الاقران الله داد وهمان محفوظ باشند آنکه بمشورت عقل خداداد که
که مورد الهام ربانیست قدم در جاده اطاعت و مالگذاری نهاد گل سعادت
از فرق بخت او شگفته گردید نه از راه بدنهادی که برق خرمن آنکه حمیت
از رعیت گری و فرمان پذیری واگذاشت خارستان نتایج و اعمال در
کنار دید آن زبدة الاقران که باغوای بعضی تیره درونان در اداء مال سرکار
شیوه لیت ولعل باظهار دارد و تخم شقاوت در زمین ظهور می‌انگارد می
باید که بمجرد ورود پروانه بهر سبیل زر باقی بهم دارد و زیاده ازین دفتر تمرد
نگذارد در صورت توقف و تولی فوج ظفر موج را رسیده و هندو قلعه را که
محفوظ گاه تمرد که است در یک لحظه بضرب توپ چون برگ خزان در هوا
خواهد پرید فرزند باب تاکید اکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند

مبارکه صاحب وقبله خداوند نعمت دام اقباله بعد از بس تکلیف خرج
چون آینه حیران وماننده زلف پریشان در جوانی پیری نه طاقت گفتار
نه جرئت رفتار به تیغ تکلیف همه تن جراحت بیت ابلهان را همه
شربت زنگلاب وقند است قوت دانا همه از خون جگر می‌بینم
امیدوار آنکه تا تحریر عرضیه بار از زر طلب معزز و ممتاز فرمایند و امیده تعویق ایجابی
گردد که ماه بجاه وحصول درمایه سرفراز مانند آفتاب دولت و اقبالت تابان باد
رقعه عزیز القدر بن دوستیه شراب ارغوانی بدست سنج زعفرانی کن از
آن از پیری بحالت جوانی میرساند رسید تا نگین خاطر المبیز باده دانی
گردانید الهی تا که آب در گلنگ و لعل در سنگ است آن عزیز را در مهاد امن و
امان با جمعیت فراوان دارد چونکه خان صاحب رکن خان جیو که عروج
دولتش بر همه صغیر و کبیر چون خورشید روشن است و در حقیقت ننگ بحر
سخاوت رستم میدان هیجا هستند اراده تبدیل کنند میدارند از چند روز
در جهانه رونق افزوده اند اگه همه اسباب ضیافت فراهم گردیده کیلن شراب

ناب در ضلع صفت عنقا وار و لازم که ده شیشه شراب ارغوانی و
یازده شیشه ارمی زعفرانی مع پنج مرولایتی بمجرد مطالعه این مسطوره بدست
ستاب خان و محفوظ الولی نزد پیوسته به تحریر چگونگی خود و حالات بیشتر خان
جبو که بلا ابرام شغل مشغول میشوند میرواخته باشند هم موجب در مزبور ازان تواند
شور و جلادت دستگاه محمد خان محفوظ باشند بعرض رسیده
زنبوران بهوائی پوسد شاریح کریم کنج انرزمیا زند و جبرین تا عاقبت
اندیشی می طرازندمی باید که بمجرد ورود پروانه مرسران بقوراق تاخته زنده
اسیر ساخته بحضور رسانند در باب تاکید اکید دانسته حسب المسطور بظهور ارند
عمو ایجاب فیض سان دام اقباله مسموع شد که القاب در
پرگنه سهارنپور تشریف اورده و اراده دار الخلافه شاه جهان اباد میدارند
عزالقدر الله گوردیال بخدمت مشرف میشود بعضی سنحات بموجی الدزبانی
فعال بسند بوض خواهد رسانید زیاده نیاز قدردان مخصان سلامت
یکسر سرسبز که فرشتاله بوضع نهایت پسند خاطر گردید و در تیر گامی اگر باباد

نسبت

نسبت مرید کیاست و پایا مرتبه مساعت ارود رت مرجد که اگه
له قیمت ان وهم زنبار باشد بقلم ارند که بر سبیل هدیه مرسل نماید
برخوردار سرمایه دانش محمد دانش نسخه بهار دانش میخوانند و در سخن دانی
و عبارت طرازی عنایت الله ثانی توان گفت محمد صالح بخدمت
مشرف میشوند و اراده حضرت دار الخلافه شاه جهان اباد میدارند چون
در ضلع فریدآباد قزاقان میدوند امید چند سوار از برای حفاظت راه
همراه کرده شوند در باب فراغ توجه نفرمایند زیاده جمعیت ایام باد
را در تحریر عبارت دلچسپ نگاراید راقم الحروف فقیر حقیر مندرجه سود اگر
هزار بس سر موری بالوندر مهاراجه صاحب بهادر دولت ناهیه جیت سنگه حضور
سب کام کرنا اپنا لقدیر کی حواله نزدیک عارفون کی تدبیری ثابت

تحریر بتاریخ مثق جبه سدی تیره وسیی ۱۹۱۵ بمقام حاصن عبنده نابه تحریر یافت